

جنگ میوند

احمد علی د کهن زاد

یکی از میدان های بزرگ جنگ دوم افغان و انگلیس که یادگارهای فراموش نشدنی آن در دفتر خاطرات ملی برای همیشه نقش است و جانبازیها و فتوحات درخشان سردار بزرگ افغانی ایوب خان غازی و فداکاری های غازیان رشید ملی را جاویدان ساخته است جنگ معروف میوند است که در اواخر ماه جولائی و اوائل ماه اگست سال ۱۸۸۰ در چهل میلی شمال قندهار در دشت میوند واقع شد اینک درین روزها فصیده بی بدست آمده که گوینده آن سردار محمد صدیق خان و پسر نظر محمد خان نواسه سردار امیر محمد خان است. شاهر درین فصیده که در هفدهم شهر شعبان المعظم در سنه ۱۲۹۹ هجری در شهر پشاور سر و ده میدان جنگ و رشادت های سردار بزرگ ملی ایوب خان غازی را ترسیم میکند و بعد از کامیابی های میدان میوند علت عقب روی او را از عقب دیوارهای قندهار به میان روی و خیانت پیره زنی نسبت میدهند که با گرفتن دوازده هزار گله دار متار که تولید نموده و با گرفتن مهلت بی موقع از سردار مجاهد کارر ایجائی رسانید که سیاه محصور

بقیه صفحه (۶)

مقبول و معتمد علیهای فزون گردیده و در بحریه اروپا و نزد جغرافیبون تا قرن ۱۶ میلادی متداول گردید. لیکن اداریسی در حقیقت از نقطه نظر تحقیق در خصوص معلومات جغرافیه باین مقام نرسیده بلکه اداریسی تنها در خصوص معلومات جغرافیه آن عصر تا قبل از آنکه بود و حالا که بیرونی محقق و مجتهد در علم جغرافیه بوده و به نقل آنچه که قدمها تحقیق کرده بودند اکتفا ننکرده بلکه بدون وسائل و فن جدید به کدین و عراق چین شخصا بتحقیقات مخصوصه خود پرداخته. لهذا افق نگاه اداریسی و بیرونی یکی نیست چه اداریسی از عالم بطلمیوسی پیش نرفته دائره معلومات دادگی و آن از بعضی اجزای افریقه سی و سطحی و چیزی از تفاسیل جغرافیه اروپای پشرفتی تجاوز ننکرده و لیکن بیرونی معلومات مفصل در باره آسیای وسطی و افغانستان و چین و هند جمع نموده و حتی المقدور به تحقیقات فنی و معلومات مقامات تاریک مبادرت ورزیده و ازین تحقیقات و معلومات واصله بیرونی محققون و علمای هیئت همان عصر در آسیای غربی در نواتر خودشان استفاده مینمودند لهذا واضح گردید که عالم بیرونی نظر به عالم اداریسی به مراتب واضح تر و وسیع تر است و از عالم بطلمیوسی بسیار تجاوز کرده و حدود تحقیقات وی با حدود تحقیقات عصر حاضریه دارد و از استاد جامعه استنبول دکتور زکی نوکان در خصوص اینکه دو باب از کتاب قانون آنرا یاد بگیرد رسائل بیرونی در مجموعه ای نشر کرده اظهار شکران مینمائیم زیرا که به مدد ریه این مجموعه مطالعه شکرهای این محقق بیگانه در خصوص تحقیقات جغرافیه برای هیئت های علمی آسان گردیده و به مجرد افکندن یک نظر باین مجموعه به فکر انسان خطور میکند که تحقیقات جغرافیائی بیرونی تا حال طوریکه باید و شاید به کنجکاوی و بحث نائل نشده و توجه اهل علم به آن لازم است. (۱)

فرانکی در شهر قندهار با رسیدن جنرال رابرت قوای تازه دم ایشان از کابل رخ جنگ به نفع فرانکی برگشت. شاعر درین قصیده صاحب منصب بزرگ انگلیس را بنام سنجن یاد کرد و ای تاجائی که در تاریخ عملیات جنگ این زمان دقت بعمل آمد در میان انگلیسها کسی بنام سنجن نبود. زیرا جنرال های انگلیسی (استیوارت) (پرایوز) و (میروز) بودند که اداره عملیات نظامی حوزه قندهار و میدان میوند بدست ایشان اجرا میشد معذالک در حوزه بلوچستان از جنرال بنام سنجن اسم برده شد است. اینک قصیده انبرا که از نظر تاریخ خالی از دلچسپی نیست به معرض مطایفه از باب ذوق قرار میدهم.

بنام خدای کریم و رحیم	خیر است و دادا عظیم و حکیم
خداوند روزدی ده جان ستان	بقرمان و حکمش زمین و زمان
همه عالم و جن و انس و ملک	ز خاک و ز ساد و زاب و قلک
بقرمان و امرش گرفته فرار	چه مرغ و چه ماهی چه مور و چه مار
شربکی ندارد بخود او دگر	بقدرت بر آورده ازین شکر
نظر چون کند سوی موری بهر	بفضالش رسد از زمین بر سپهر
کند لطف خود را چو با کس یدید	سازد و را شبلی و با یه زیده

و گر بنکرد سوی کس او بهر	شود آب حیوان بکامش چو زهر
چه خواهد بوری که قوت دهند	نشین شیر جنگی به چه درد
کسی را که خواهد کند نیک نام	براند بفضل خودش نام و کام

آغاز داستان محمد ایوب خان غازی

کنون داستانی بیارم شنید و ز شاه جهان دار سالار نو
 سرو افسر قوم ببارک زنی زلفش امیر محمد زنی
 که ایوب غازیست آن سالار هم از بهر نام و هم از بهر جنگ
 ز شهر هرات آن پیل هوشیار چو منزل به منزل بریدند راه
 چو راه را نوشتند یکچند چند سرا پرده زد به راب رود بار
 بی کینه خواهی ز اهل فرانک رسیدن فاصد در شهر قندهار نزد سنجن

انگریز رزیدنت (۱)

بتازید فاصد سوی قندهار	به نزد ملک سنجن پل نامدار
که سالار بد بر سپاه فرانک	بتر سیدی از هیبت او پلانشک
بدو گفت فاصد که ایوب شاه	بجنگت پیامد ولی کینه خواه
ز توپ و ز پلشتن ز فوج سوار	شمار سپاهش ده و دو هزار
ز دور و نواحی بسی مردمان	ز بهر جهاد آمدند غازیان

(۱) Resident رزیدنت یعنی حکمران نایب الحکومه

بیکردم ، ترا گفتم ای نامدار
 خیر کردم اکتیوت ای پادشاه
 تغافل شاه ارانه اندر خور است
 غصب کرد دستش بدندان گزید
 سخن های ایوب پیشم مگوی
 که این خاک و ایوب پیشم یکست
 کشم کنار دشمن بیستدم تمام
 ز بیم گویزان رود سوی کوه
 در دشت با شند بر ما دایر
 بمیدان بیاید سیاه سوی چنگ
 سر و افسرش را در آرام بگرد
 ز ایشان کشم در زمان رستخیز
 پس آنکه بقاصد تنگ کردودید
 زمین بر به ایوب غازی درود
 ز به مدد عساکر و به سلام
 که تا کینه خواهی ز اهل فرنگ
 سزد که بر ایش ای بیستخو
 یکی گشته (۱) بامان درنگ آوری
 تو ایستاده گشتی بنام و به تنگ
 ز بی قوت زمانت افسرد هم
 نه در دشت با توپ اهل فرنگ
 که من هم کشیدم بسویت سیاه
 بنیازید و آنکه سوی شهر یار
 سخن های سخن بگفتش تمام
 بر سوی سخن بیامی ز ما
 د ما دم بیایم بسویت چو باد
 بخون غرقه سازم سر و افسرت
 شکاف افکنم در دل کوه قاف
 سرگورگی را بگویم بچنگ
 ببخشم ببتو ملک و هم افسردم
 همیشه گر بزند ایشان ز چنگ
 بیا ورد لشکر فرنگی ز کین
 بکشند شیران افغان بچنگ
 زبی عقلی گوئی سخن های لاف
 بدشت اندرون می کشم رزمگاه

ز غازی شه ساروش دوسه هزار
 لب هیر مند آرمد آن سیاه
 لب آب پیر خیمه و لشکر است
 چو سخن ز فاصد سخن ها شنید
 بقاصد بگفتا که ای یوب گوی
 چه گوئی به پیشم که ایوب کیست ؟
 چو من بر کشم تبیغ آئینه فام
 ولی چون سیاه را برم سوی او
 که افغان بگو هست ما مند شیر
 فرستم جوایی بسد و ناز بچنگ
 چو آید به میدان ز بهر ابرد
 به توپ و تفنگ و بشمشیر تیز
 چو این گفته ها را به پا آورید
 بگفتا به فاصد که بر کرد زود
 بگو پیشم که سخن بگفتا پیام
 که از راه دور آمدی بهر چنگ
 مرا هم بود آرزوی به تو
 اول آنکه در دشت چنگ آوری
 اگر گشته نزد ما روز چنگ
 بهر گفته دولتت زود هم
 بود چنگ افغان بگو و بچنگ
 ز دریا گذر کن بیامی ما
 چو فاصد برون گشت از فنیهار
 به تعظیم خم شد بگردش سلام
 غضب کرد و چهرش چنان بر فرود
 بقاصد بگفتا که بر کش بر آ
 بسنجن بگو کسی بدید از اد
 بهم بر زانم چه لشکر ت
 چو من بر کشم تبیغ خود از غلاف
 نه سکه تمام نه اهل فرنگ
 اگر گشته ایستاده کشتی برم
 ولی نیست غیرت به اهل فرنگ
 که قرن گذشته بکا بل زمین
 که یک لک سیاه را ز اهل فرنگ
 مگر بیاد نماند رفته است آن مصاف
 ز دریا گذر کردم اکتیون بیام

آمدن قاصد از نژاد سردار محمد ایوب خان

در نژاد سنجن روز بدئت قندهار

برون آمد و راه را در نوشت
 بلر ز بد ما نشد شاخ درخت
 بزدهای هندی و اشکر بر اند
 مسلح به تیغ و به توب و تفنگ
 بدشتی رسیدند ناگاه ز راه
 نکرده بجز در اینجا مقام
 ز نرسندگی رنگ ها چون شرر
 سرشت از خون گشتی آن رنگ و خاک
 که سنجن اب آب آمد فرود
 که ناگاه سواری ز کز مه رسید

چو قاصد شنید این خبر های زشت
 بسنجن بگفت این سخن های سخت
 طرم کرد لشکر بر خویش خواند
 ده و دو هزار از سپاه فرنگ
 چو منزل به منزل بیامد سپاه
 که آن دشت را بود میوند نام
 هوا بهش ز دوزخ بسی گرم تر
 ز مینی چه گویم بسی هولناک
 بدان پهن دشت اندکی آب بود
 سرا سر سپاهش فرود آرمید

رسیدن فوج سنجن (وزیدنت) بر اب آب و رسیدن

سردار محمد ایوب خان معاً لشکر و سوار کز مه آمدن

و سنجن را اطلاع نمودن

بیارای فوج خودای کینه خواه
 زار د و برون شد بمانند موج
 ز پلتن نموده زمین را چو کوه
 نمود و خود را ایستاد در قلب گاه
 علم های اسلام آمد به دست
 پس پشت او اشکر غا ز بان
 گرفتند شمشیر و زوبین بکف
 پر از توب و از فوج اشکر بدید
 همی هر زمان نام یزدان بخواند
 سر آب بگیرفته اهل فرنگ
 سر دشمنان ز پر سنگ آورم
 کنم دست بردی بر اهل جحیم
 بگویند در قرن ها خاص و عام
 بگفتا خدا یا تو ای پادشاه
 تو قادر بهر کاری ای کردگار
 میاور خدا یا تو نامم به نشکر

بسنجن بگفتا که آمد سپاه
 چو شنید سنجن بیاراست فوج
 بایستاد بردشت با آن لشکر
 بهر فله تو پها کجا بجا
 نظرها همبگرد در سوی دشت
 چو باد آمد و گردد ابر در پد
 به ز پر علم آشفه نو جوان
 چو نزدیک آمد کشیدند صف
 بدان دشت ایوب شه بنگرید
 بدان توب و آن لشکر حیران بهاند
 بدل گفت بی آب در روز جنگ
 چه گونه لب نشسته جنگ آورم
 ولیکن بفضل خدای کریم
 که از دست و بازوی من تاقیام
 پس آنکه بر آورد از سر کلاه
 منم بنده عاجز و شر مسار
 مرا فتح ده بر سپاه فرنگ

بگفت ایمن وار است او مبعنه
همه لشکر و نوب تقسیم کرد
بقلب سپاه جای خود را نمود
طرم شد ز هر دو طرف بهر چنگ
زدود آن چنان روز تار یک شد
زده بجهه نواقت پیشین چنین
چو ایوب غازی بهر سو بدید
ز می آبی و تشنگی جان شان
ندا کرد بر فوج اسلامیان
بکوشید و مردانه چنگ آورید
مترسید هرگز ز نوب و تفنگ
دو کار است بهر شما سر نوشت
بگفت این سخن بر کشید از بام
برون تاخت ما شد شیر زبان
روارو بر آمد ز قلب سپاه
بسی سعی و کوشش نمودند بجنگ
بهر نیزه کردند با هم ببرد
گر یبان هم را گرفته به چنگ
تور نمودند اسلامیان
گریزان بشد لشکر کافران
بکشیدند چندان دران پهن دشت
جهان را چنین است و کار سانی و مطالعات
کسی در تنعم کسی در بلا
چو من رزم میوند کردم تمام علوم انسانی
که تالب بعون فدح تر کنم
رسانیم سنجن سوی قند عار

هم از مبعنه رفت در میسر
دل دشمنان را پر از بیم کرد
فرستاد بر روی احمد درود
زدند همه گروا به توپ و تفنگ
قیامت تو گفتی که نزدیک شد
همی کوفتند این بران آن برین
ز اسلامیان دشت پر کشته دید
خرا بست هم حال و احوال شان
که ای شیر مردان ای غاز بیان
سر دشمنان زیر سنگ آورید
دسانید خود را بفوج فرنگ
بدنیا غنیمت بود آخر بهشت
بکمی تیغ آئینه سبز فام
سوی دشمنان همچو تیر از کمان
جهان گشت بر چشم دشمن سپاه
رسانید خود را به فوج فرنگ
بیکمی اهل دنیا دگر اهل درد
بیکمی بهردین و دگر بهر ننگ
ببردند فوج فرنگ از میان
برفته دنبال شان غازیان
کداز کشته آن دشت چون پشته گشت
جهان را چنین است و کار سانی و مطالعات
کسی در تنعم کسی در بلا
چو من رزم میوند کردم تمام علوم انسانی
که تالب بعون فدح تر کنم
رسانیم سنجن سوی قند عار

شکسته خوردن و کشتن شدن فوج سنجن زیدنت

فرار شدن قندهار معه هشتاد نفر و درون شدن در قلعه
چو بشکست ایوب اهل فرنگ
همه جمله کی سر بسر کشته شد
بان خیل لشکر زد دشت نبرد
تن لرزان رخ سند روس
نهاده بجای لشکر و ساموس را
گریزان و ترسان سوی قندهار
فرستاد بیکتن از ایشان به چنگ
ز خون خاک میوند آغشته شد
برون رفت سنجن بهشتاد مرد
«خیمه» «خاک» «بیل» و «کوس»
بهم پر زده دست افسوس را
برفت و زیرون در آند به شار